

# A comparative analysis of the views of Allameh Tabataba'i and Hassan Hanafi on the manifestations of social justice.

Reza Tajmiri<sup>1</sup>

marzieh mohases<sup>2</sup>

Maryam khoshdel Rohani<sup>3</sup>

1. Master's degree, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. [tajmiri77@gmail.com](mailto:tajmiri77@gmail.com)

2 Associate Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding outhor).

[M\\_mohases@sbu.ac.ir](mailto:M_mohases@sbu.ac.ir)

3 Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Religions and Mysticism, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. [m\\_khoshdel@sbu.ac.ir](mailto:m_khoshdel@sbu.ac.ir)

**DOI: [10.22034/iscw.2025.2048921.1121](https://doi.org/10.22034/iscw.2025.2048921.1121)**

*Original  
Research*

**Received:**  
2025.1.16

**Accepted:**  
2025.4.22

**Keywords:**

Social justice, Allameh Tabataba'i, Hassan Hanafi, social rights, equality

**Abstract :** Social justice is a fundamental concept in Islamic thought. This article aims to answer the question of what forms social justice takes in Islamic societies according to Allameh Tabataba'i and Hassan Hanafi. Hassan Hanafi, a prominent Arab thinker, emphasizes the need for rethinking to address the social problems of modern humanity. He has consistently strived to provide solutions towards achieving social justice by offering a new interpretation and modernization of Islamic teachings. This paper will examine the views of these two thinkers on the manifestations of social justice, highlighting areas of agreement and disagreement. The research suggests that both thinkers believe social justice is a vital cornerstone for a functioning society, without which progress and order are impossible. Tabataba'i seeks social justice within the framework of Islamic law, while Hanafi pursues it with a modern approach, emphasizing the role of humanity. Judicial justice, justice in the enjoyment of social rights, economic justice, family justice, justice in the distribution of wealth, and institutionalizing individual freedoms are among the most important manifestations of social justice according to both thinkers.



## بررسی تطبیقی دیدگاه علامه طباطبایی و حسن حنفی درباره مصادیق عدالت اجتماعی

رضا تاجمیری<sup>۱</sup>      مرضیه محمص<sup>۲</sup>      مریم خوشدل روحانی<sup>۳</sup>

۱. کارشناسی ارشد دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران [tajmiri77@gmail.com](mailto:tajmiri77@gmail.com)
۲. دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) [M\\_mohases@sbu.ac.ir](mailto:M_mohases@sbu.ac.ir)
۳. استادیار گروه فلسفه و کلام ادیان و عرفان دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران [m\\_khoshdel@sbu.ac.ir](mailto:m_khoshdel@sbu.ac.ir)

DOI: [10.22034/iscw.2025.2050865.1127](https://doi.org/10.22034/iscw.2025.2050865.1127)

**چکیده:** عدالت اجتماعی به مثابه یکی از مفاهیم بنیادین در اندیشه اسلامی محسوب می‌شود. این مقاله در صدد پاسخگویی به این پرسش است که مصادیق عدالت اجتماعی در جوامع اسلامی از دیدگاه علامه طباطبایی و حسن حنفی چه انواعی دارد؟ حسن حنفی به عنوان یکی از متفکران برجسته جهان عرب بر ضرورت بازاندیشی برای حل و فصل مسئله‌های اجتماعی انسان معاصر تأکید داشته است. وی در این عرصه همواره در تلاش بوده که با ارائه تفسیری جدید از آموزه‌های اسلامی و نوسازی آن‌ها به راه‌حل‌های در مسیر تحقق عدالت اجتماعی بپردازد. در این نوشتار تلاش می‌شود تا ضمن بررسی دیدگاه‌های این دو اندیشمند در زمینه مصادیق عدالت اجتماعی، به جنبه‌های اشتراک و افتراق دیدگاه‌های آنان پرداخته شود. این پژوهش حاکی از آن است که هر دو اندیشمند به عدالت اجتماعی به عنوان یک رکن اساسی و حیاتی برای جامعه باور دارند که بدون وجود آن پیشرفت و نظمی برای جامعه میسر نخواهد شد، طباطبایی عدالت اجتماعی را در چهارچوب شریعت اسلامی جستجو می‌کند و از طرف دیگر حسن حنفی نیز آن را با رویکردی نوگرایانه و برجسته‌سازی نقش انسان پیگیری می‌کند. عدالت قضایی، عدالت در برخورداری از حقوق اجتماعی، عدالت اقتصادی، عدالت خانوادگی، عدالت در توزیع ثروت، نهاده‌سازی آزادی‌های فردی از جمله مهم‌ترین مصادیق عدالت اجتماعی از دیدگاه دو اندیشمند است

صص:

۱۰۴-۶۷

مقاله:

علمی پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۱۰/۲۷

پذیرش:

۱۴۰۴/۰۲/۰۲

کلیدواژه‌ها

عدالت اجتماعی،  
علامه طباطبایی،  
حسن حنفی،  
حقوق اجتماعی،  
برابری.



## ۱. مقدمه

عدالت اجتماعی در اسلام به‌عنوان اصلی جامع و همه‌جانبه معرفی گردیده که به‌منظور سعادت دنیوی و اخروی انسان در بستر جامعه سالم و عادلانه گام برمی‌دارد. اسلام به حکم اینکه مذهب است و به حکم اینکه دین خاتم است، بیش از هر مذهب آسمانی دیگر برای برپا داشتن عدالت اجتماعی آمده و هدف خود را بر نجات محرومان و مستضعفان جامعه و ایستادگی در برابر ظلم و بی‌عدالتی نهاده است (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲، ۵۵-۵۹).

اسلام این اصل را در تمامی ابعاد زندگی بشر به‌صورت یک حکم کلی مطرح می‌نماید و این مهم نشأت گرفته از دیدگاه وسیع اسلام نسبت به انسان و جامعه و ابعاد زندگی انسان است. چنانکه با محدود نکردن دیدگاه خود بر زندگی دنیای انسان عدالت اجتماعی را نیز منحصر در تفسیر محدود به جنبه‌های اقتصادی ننموده است و آن را به‌عنوان اصلی مطرح می‌نماید که تعادل همه ارزش‌های زندگی انسان را نیز در بر می‌گیرد (سید قطب، ۱۳۷۹، ۵۴-۵۶).

بدین ترتیب جامعیت دیدگاه اسلام را می‌توان عامل مهمی در گرایش اندیشمندان مختلف در مسأله عدالت اجتماعی دانست به نحوی که در دوران معاصر با ظهور جریان نواندیشی دینی، مفهوم عدالت اجتماعی بار دیگر مورد توجه متفکران مسلمان قرار گرفت. در این میان اندیشمندانی همچون سید قطب، اقبال لاهوری، سید محمدباقر صدر و مرتضی مطهری از جمله اندیشمندانی هستند که تلاش نمودند تا مفهوم عدالت اجتماعی را در چهارچوب آموزه‌های اسلامی و در تطابق با نیازهای جهان مدرن باز تعریف نمایند (مشایخی و دانشپور، ۱۴۰۴، ص. ۱۵). این بازاندیشی زمینه‌ساز ایجاد دیدگاه‌های نوینی در باب عدالت اجتماعی گردید و ضرورت تفسیر آن را مطابق مقتضیات زمان و مکان برجسته ساخت تا از این منظر به تفسیری از عدالت اجتماعی دست یابد که در ابتدا اصلی دارای کارکرد در جامعه باشد و سپس در ابعاد مختلفی چون حقوق بشر، رفع تبعیض‌های اجتماعی و ایجاد توازن در توزیع ثروت و منابع مؤثر باشد. در میان متفکران، حسن حنفی به‌عنوان یکی از اندیشمندان برجسته جهان عرب و رهبر جریان چپ

اسلامی که پروژه فکری خود را در امتداد جنبش‌های اصلاح دینی دانسته است، (حنفی، ۱۹۸۷، ۱۷۱-۱۷۴) همواره بر ضرورت بازاندیشی در آموزه‌های اسلامی برای حل و فصل چالش‌های اجتماعی انسان معاصر تأکید ورزیده است. وی با ارائه تفسیری نوین از مفاهیم اسلامی در تلاش بوده تا راهکارهای عملی از دل سنت اسلامی ارائه دهد و به واسطه بازسازی آن‌ها به راه‌حلهایی در مسیر تحقق عدالت اجتماعی، کاهش فاصله طبقاتی، جلوگیری از سوء توزیع ثروت و مقابله با ظلم و استبداد اقتصادی ارائه نماید.

در مقابل علامه سید محمدحسین طباطبایی نیز با تحلیل عمیق خود از مبانی عدالت اجتماعی در اسلام و پاسخگو بودن دیدگاه و اصول اسلام برای چالش‌های اجتماعی انسان مدرن در بستر تربیت جامعه دینی، عدالت اجتماعی را امری ناگسستنی از آموزه‌های اصیل اسلامی معرفی نموده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۱۹۹-۱۹۷).

در این راستا و با توجه به نوع نگاه این دو متفکر مسلمان، پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این پرسش است که مصادیق عدالت اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبایی و حسن حنفی چگونه است؟ روش این پژوهش به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای بوده و گردآوری داده‌ها به صورت مراجعه به آثار این دو اندیشمند صورت پذیرفته است.

## ۲. پیشینه پژوهش

تاکنون در زمینه نگاه اسلامی به عدالت اجتماعی و نوع مواجهه متفکران اسلامی با این مفهوم پژوهش‌هایی انجام شده است: از جمله کتاب‌هایی که به بحث عدالت اجتماعی از نظر سید محمدحسین طباطبایی پرداخته، کتاب «مبانی عدالت اجتماعی در اسلام»، نوشته علیرضا لشکری (۱۳۹۴) که بعد از بررسی رویکردهای مختلف به عدالت اجتماعی از منظر اندیشمندان غربی و اسلامی پرداخته است. در خصوص با دیدگاه‌های حسن حنفی، کتاب «اسلام و تجدد در مصر» به قلم نصرالله آقاجانی (۱۳۹۹) که با رویکردی انتقادی به اندیشه‌های حسن حنفی می‌پردازد.

تمرکز این اثر بر بیان حوزه تفکری حسن حنفی در دو بخش اسلام و تجدد و بازشناسی تجدد و غرب در اندیشه حسن حنفی و شناسایی اسلام و میراث اسلامی در اندیشه حسن حنفی به شکل کلی و جامع بوده اما تمرکزی بر مسأله عدالت اجتماعی از نظر حسن حنفی نداشته است. کتاب دیگری که در این زمینه به بازخوانی مفاهیم اسلامی و مرتبط با سنت و ارتباط آن با حوزه اجتماع انسانی پرداخته، کتاب «نومعتزلیان» (۱۳۹۶) نوشته محمدرضا وصفی است که در قالب گفتگو و مصاحبه با حسن حنفی گردآوری شده است.

در این میان مقالاتی نیز در حوزه عدالت اجتماعی از منظر علامه طباطبایی پرداخته، از جمله مقاله «نظریه عدالت اجتماعی علامه طباطبایی و مبانی آن» نوشته علی‌اکبر هاشمی و حبیب‌الله بابایی (۱۳۹۶) به بررسی چستی مبانی نظریه عدالت اجتماعی در اندیشه علامه طباطبایی پرداخته و این نکته که منشأ حسن عدالت اجتماعی و نیز اطلاق یا نسبیت آن از دیدگاه علامه را بررسی کرده است، از منظر این پژوهش ادراکات اعتباری، استخدام و اجتماع مبانی هستند که علامه بر اساس آن‌ها به تحلیل عدالت اجتماعی می‌پردازد. در مقاله «روش‌شناسی نظام فکری دکتر حسن حنفی» نوشته نصرالله آقاجانی و همکاران (۱۳۹۴) به بررسی نظام فکری دکتر حسن حنفی پرداخته‌اند و زمینه‌های غیرمعرفتی و عوامل معرفتی او را که شامل مبانی انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی می‌باشد مورد بحث و ارزیابی قرار داده است؛ اما هیچ پژوهشی به‌طور خاص به مقایسه تطبیقی دیدگاه علامه طباطبایی و حسن درباره مصادیق عدالت اجتماعی نپرداخته و این پژوهش برای نخستین بار این دو متفکر را در این مسأله اجتماعی مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

### ۳. مفهوم شناسی عدالت اجتماعی

علامه طباطبایی عدل را در دو حوزه فردی و اجتماعی مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد و معتقد است عدل فردی رعایت آن حد وسط و تعادل در خود انسان و عدل اجتماعی رعایت حد وسط و اعتدال نسبت به دیگران است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ۳۳۲) و سپس در خصوص عدالت آن را به معنای میانه

دو جانب افراط و تفریط می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۶، ۲۰۵). معنای عدالت اجتماعی در بیان طباطبایی رابطه معناداری با تعریف او از عدالت دارد به این صورت که انسانی که بتواند اعتدال در قوای خود ایجاد نماید، می‌تواند در اجتماع هم آن تعادل را حفظ کند و اجتماع خود را در مسیر رسیدن به کمال یاری کند نه اینکه در این مسیر مانع کمال جامعه گردد. عدالت اجتماعی در بیان طباطبایی با دو مؤلفه مهم «اعطاء حقوق» و «شایستگی صاحب حق با حقوق» مرتبط است و این یعنی اعطاء حق باید به شکلی باشد که نه به شخص ظلم شود و نه به دیگر افراد جامعه ظلمی روا دانسته شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۳۸۰).

از دیدگاه علامه انسان برای بقاء به دیگران نیاز دارد و همین نیاز او را به دیگر انسان‌ها و جبران کاستی‌های خود از دیگر هموعان وابسته می‌کند اما باید قبول کند که این بهره‌مندی یک امر دو طرفه است، چون به همان اندازه که او نیازمند استفاده از دیگران است، دیگران هم نیاز به استفاده از او و بهره کار او دارند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۱۷۶).

در حقیقت علامه طباطبایی این بحث ذیل نظریه استخدام مطرح نموده، چرا که بهره‌مندی را گره خورده با اصل نیاز انسان مطرح ساخته و مطابق این نظر، انسان برای رفع نیازهای خودش و تکمیل نواقص، به استخدام دیگران روی آورده و چون می‌باید که نیازهای او به صورت فردی قابل حل و فصل نبوده، تن به اجتماع تعاونی می‌دهد، چرا که این رفع نیاز برای تمام انسان‌های جامعه امری ضروری بوده و حاصل این تعامل میان افراد جامعه، اجتماع تعاونی خواهد بود که در آن احتیاجات همه افراد جامعه تأمین خواهد شد (طباطبایی، ۱۴۰۱، ج ۲، ۲۰۸-۲۰۹).

اما این اجتماع با این همه بهره‌مندی نیازمند قوام و دوام است تا افراد بتوانند در آن رشد و نمو کنند، آن اصلی که می‌تواند ضامن حفظ ارزش‌های این اجتماع مدنی شود و آن را دوام و قوام بدهد، اصل عدالت اجتماعی، با توجه به این معنا که باید به شکلی اجتماع استقرار یابد و دارای نظم شود که هر صاحب حقی در این

جامعه است بتواند در ظرف آن اجتماع به حق خود و آنچه که استحقاق آن را دارد برسد و روابط و مناسبات در این جامعه در تعادل باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۱۷۶).

در این تعریف از عدالت اجتماعی نمی‌توان معنی تساوی و مساوات را پیدا کرد زیرا آنچه که عدالت اجتماعی اقتضاء دارد و معنای تساوی را در آن تفسیر می‌کند، رسیدن حق به صاحب آن است و پیش رفتن به اندازه توان و استعداد است که همین امر مقابل ظلم و بی‌عدالتی، قامت راست می‌کند.

بدین ترتیب از دیدگاه علامه، یک پیوند مفهومی عمیق بین عدالت اجتماعی و سعادت بشری وجود دارد، چرا که ایشان سعادت فردی انسان را امری گره‌خورده با سعادت جامعه بشری دانسته و آن را امری نهفته و گره‌خورده با اجتماع بررسی کرده و البته آن را امری تأمین شده توسط عقل بشری ندانسته است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱۱۰-۱۱۲).

بدین ترتیب از نظر ایشان این امر با هدایت الهی که هدایتی فراتر از عقل بشری بوده گره‌خورده و به همین جهت عدالت اجتماعی و سعادت انسان دو مفهوم مرتبط و بهم‌پیوسته می‌باشند و عدالت اجتماعی را می‌توان بستر تعالی انسان از آن نظر که زمینه رشد فضائل انسانی را در جامعه فراهم می‌کند دانست، زیرا اگر در جامعه، عدالتی حاکم نباشد انسان در بستر آن نمی‌تواند به شکوفاسازی استعدادها و رشد فضائل که منجر به اصلاح و رشد جامعه می‌شود دست یابد، درواقع عدالت برای جامعه یک امر ضروری و تأثیرگذار است که با ارزش‌های اخلاقی و فضائل انسانی رابطه مستقیم دارد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ۹۶).

حسن حنفی در کتاب «الوحي و الواقع» به تعریف معنای لغوی عدل پرداخته است، در ابتدا عدل را از نظر لغوی به معنای ایستادگی در مقابل هر ظلمی که شامل ظلم به خود و دیگران می‌شود معرفی کرده و سپس عدل را بر اساس ریشه به معنای استواء، استقامت و اعتدال معرفی می‌کند (حنفی، ۲۰۱۰، ۹۹).

حسن حنفی عدالت اجتماعی را صرفاً یک مقوله اخلاقی قلمداد نکرده، بلکه به ابعاد اقتصادی آن توجه ویژه‌تری دارد، زیرا این ابعاد در جوامع با دو مؤلفه مهم

«ثروت» و «فقر» مطرح می‌شود که هردو تأثیر پذیرفته از شیوه توزیع منابع اقتصادی می‌باشند. از این منظر برای تحقق عدالت در جامعه باید ابتدا عوامل ایجاد نابرابری و شکاف‌های اقتصادی شناسایی شود و سپس به برطرف کردن آن پرداخته شود، به همین منظور او به نقش کار و عمل اشاره می‌کند و آن را تنها منشأ ارزش و ثروت می‌داند به این نحو که هر شخصی به اندازه ارزش کاری که انجام می‌دهد نتیجه ببیند، به بیان دیگر مطابق نظر حنفی استحقاق‌ها باید بر اساس میزان کار و تلاشی که افراد انجام می‌دهند تقسیم گردد، نه عوامل دیگری که سبب و زمینه انباشت ثروت می‌شود. در همین راستا او به مسأله اختلاف در ثروت اشاره کرده و تأکید دارد که این تفاوت‌ها نباید بر پایه ساختارهای ناعادلانه اعم از اجتماعی و اقتصادی شکل بگیرد، بلکه باید در یک نظام عادلانه در قالب بازتوزیع درآمد به صورت اصلاح شده قرار بگیرد چرا که از نظر او این امر یکی از الزامات عدالت اجتماعی است (حنفی، ۱۹۸۸، ج ۳، ۳۱۰-۳۱۱).

او همچنین در کتاب «دراسات الفلسفیه»، به عدالت اجتماعی می‌پردازد و آن را به معنای مقابله‌ای در برابر توزیع ناعادلانه ثروت و کاهنده شکاف طبقاتی میان ثروتمندان و فقرا ذکر می‌کند، حنفی در این اثر، از وضعیت نابرابری‌های اقتصادی در جامعه خود به شدت انتقاد می‌کند و به تفاوت‌های میان سطح زندگی میان فقرا و ثروتمندان اشاره کرده است؛ و این تفاوت‌ها را در حوزه‌هایی همانند خوراک، پوشاک و معیشت افراد موجود در جامعه اسلامی بررسی می‌کند. وی چنین وضعیتی را ناعادلانه قلمداد کرده چرا که همه افراد جامعه را در ایمان به خدای واحد و متعلق به یک دین و یک ملت دانسته که در مقام عمل با نابرابری‌های گسترده‌ای مواجه هستند (حنفی، ۱۹۸۷، ۱۷۰-۱۷۲).

یکی از جنبه‌های مهم عدالت اجتماعی در دیدگاه حسن حنفی، مسأله مالکیت است. او با اشاره به آیه «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل عمران: ۱۸۹) بیان می‌کند که مالکیت هر آنچه که در دنیا وجود دارد صرفاً برای خداوند است و جز او نمی‌توان مالک حقیقی یافت و هر چیز که به انسان رسیده تحت عنوان امانتی

بیش نیست و نباید انسان خود را مالک آن نعمت‌ها بداند و همین نکته را دلیلی برای جلوگیری از احتکار و بهره‌کشی افراد در جامعه معرفی می‌کند و سپس به مالکیت ابزارهای عمومی تولید می‌پردازد و در ذیل آن مالکیت فردی را محکوم می‌کند، در حقیقت به عقیده او آنچه که عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند این است که مازاد درآمد ثروتمندان در میان فقرا تقسیم گردد و به همین نسبت جامعه‌ای را که در آن محروم و گرسنه باشد از عدالت و اخلاق تهی دانسته و معتقد است که خداوند به آن جامعه توجه نخواهد کرد (همان).

حسن حنفی در کتاب «الوحي و الواقع»، بحث از عدالت اجتماعی را با توزیع ثروت پیوند می‌زند و می‌گوید: «با توجه به نابرابری شدید بین ثروتمندان و فقرا به نسبت قبل و بعد از رونق نفت، فقیرترین فقرای جهان و ثروتمندترین ثروتمندان جهان به‌طور مشترک از مسلمین هستند، میلیون‌ها نفر از افراد در بیابان‌های سودان، سومالی، مالی، چاد و بنگلادش از گرسنگی و قحطی و برهنگی جان می‌سپارند و این در حالی است که تریلیون‌ها و میلیارد‌ها دلار از درآمد نفت انباشته می‌شود و این امر با وحدت امت اسلامی در تضاد است» (حنفی، ۲۰۱۰، ۹۳).

حنفی با نقد شکاف طبقاتی و نابرابری‌ها در جامعه به انتقاد از بی‌عدالتی در جوامع اسلامی می‌پردازد و این وضع را نتیجه تفسیر نادرست از دین می‌داند که عموماً آن‌ها را جبهه راست می‌نامد و از آن نظر که معتقد است اسلام دینی است که بر پایه عدالت اجتماعی بنا شده و تحقق عدالت اجتماعی از مهم‌ترین اهداف آن است پروژه خود را که چپ اسلامی است در راستای دفاع از این وضعیت قرار داده است. حنفی همچنین به نقش و ارزش سوسیالیسم در جامعه و در قبال عدالت اجتماعی می‌پردازد و آن را در خصوص مسأله فقر و غنی و طبقات متفاوت در جامعه و شکاف طبقاتی و نابرابری‌ها که از نظر او عامل اصلی آن به‌واسطه نوع مواجهه و نگرش به سنت قدیم که توسط نظام اولویت و رجحانی که از گذشته در ذهن مسلمین تعریف شده می‌داند را عامل این نابرابری‌ها می‌شمارد (حنفی، ۱۹۹۲، ۱۷).

چرا که از نظر او علت اصلی این نابرابری‌ها را می‌توان در تفسیر نادرستی که از سنت قدیم و نزد قدما اتفاق افتاده دانست که حاصل آن نظام رجحانی و سلسله مراتبی است که مهم‌ترین عامل نادیده گرفتن ارزش‌های عدالت محور شده است. به همین جهت است که از دعوت‌هایی که به جنبه‌های سوسیالیستی اسلام یا اسلام سوسیال توسط برخی از متفکران همانند مصطفی السباعی در سوریه و سید قطب و عبدالرحمان الشراقوی در مصر که همگی به جهت از بین بردن اختلاف وسیع میان ثروتمندان و فقرا شکل گرفته بود استقبال کرد و این مهم را بنای پروژه چپ اسلامی خود قرار داد، در حقیقت او سوسیالیسم را ارزشی انسانی و روحی برتر می‌داند که همه انسان‌ها را مانند دانه‌های یک شانه مساوی دانسته چرا که همه انسان‌ها را از آدم ابوالبشر و خود او را نیز از خاک می‌داند، شاید فرض شود که حسن حنفی معنای عدالت اجتماعی را با تساوی مطلق گره زده اما این نظر درستی نیست چرا که او نیز در این راستا به اصل استحقاق‌ها اشاره دارد و تساوی که از آن دم می‌زند مربوط به تساوی در انسانیت می‌باشد و به این شکل میان عدالت اجتماعی و اصل استحقاق‌ها ارتباط برقرار می‌کند که قائل است توزیع ثروت در جامعه باید بر مبنای عمل شکل گرفته باشد یعنی هر آن کس که زحمت بیشتری می‌کشد باید بر اساس آن زحمت استحقاق دریافت نماید نه اینکه به واسطه جایگاه خود در اجتماع که برای آن زحمتی هم نکشیده استحقاق دریافت کند. وی همچنین در این راستا قائل است پاداش‌ها نباید بر اساس تفضل و انعام یا احسان باشد بلکه باید بر پایه استحقاق‌ها بنا شده باشد و همان‌گونه که نتایج اعمال انسان در آخرت بر پایه عدالت خواهد بود، حقوق افراد جامعه هم باید با استحقاق شکل بگیرد نه تحت عنوان احساس و لطف و کرم (حنفی، ۱۹۸۸، ج ۴، ۲۹۶). بر این اساس می‌توان به دغدغه حسن حنفی در راستای تحقق عدالت اجتماعی و نقد نابرابری‌های جامعه با توجه و توسل به آموزه‌های اسلامی پی برد و اصل عدالت اجتماعی را می‌توان از نظر آن با اصل استحقاق گره خورده دانست و دغدغه اصلی او را توزیع عادلانه و منصفانه منابع و امکانات و فرصت‌ها در خصوص عدالت

اجتماعی دانست. بر همین اساس دیدگاه حسن حنفی در ارتباط با عدالت اجتماعی را می‌توان گره‌خورده بر نقد ساختارهای نابرابر اقتصادی و توزیع ناعادلانه ثروت دانست. چرا که او عدالت اجتماعی را با اصل استحقاق پیوند می‌دهد و بر لزوم توزیع منصفانه منابع، امکانات و فرصت‌ها در جامعه تأکید می‌ورزد، چنانکه از نظر او عدالت اجتماعی نه‌تنها به توزیع عادلانه منابع راه می‌یابد بلکه بر کیفیت زندگی انسان‌ها نیز اثرگذار است. او بر این باور است که وجود عدالت اجتماعی، عاملی اساسی برای صلح و آرامش در جامعه می‌باشد و این در حالی است که در نقطه مقابل نبود آن سبب‌ساز تنش‌ها و درگیری‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی خواهد بود (حنفی، ۱۹۸۷، ج ۲، ۱۴۲).

بررسی دیدگاه‌های علامه طباطبایی و حسن حنفی نمایانگر آن است که هر دو متفکر بر ضرورت تحقق عدالت اجتماعی اذعان دارند و آن را اصل مهمی برای جامعه انسانی و حفظ نظم و صلح اجتماعی می‌دانند، اما رویکرد آن‌ها نسبت به این مفهوم متفاوت است. چنانکه می‌توان گفت طباطبایی عدالت را مفهومی الهی، اخلاقی و ناظر بر اعتدال و نظم اجتماعی می‌داند. حسن حنفی عدالت را مقوله‌ای گره‌خورده با مسائل اجتماعی و اقتصادی دانسته که بر مبنای اصلاح نظام توزیع ثروت و کاهش شکاف طبقاتی برای جامعه شکل گرفته است. به همین منظور با توجه به تفاوت‌های اساسی در مبانی نظری و رویکردهای فکری این دو متفکر به بررسی مصادیق عدالت اجتماعی از دیدگاه ایشان خواهیم پرداخت تا واضح گردد که هر کدام از این دو اندیشمند چگونه عدالت اجتماعی را در عرصه‌های مختلف تبیین نموده‌اند و چگونه این تفاوت‌های نظری در عرصه عمل نمود پیدا می‌کند.

#### ۴. مصادیق عدالت اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی جامعه را نیز همانند افراد، موجودی زنده و دارای درک و شعور دانسته البته در مقیاسی گسترده‌تر و سعادت فرد را گره‌خورده به سعادت جامعه دانسته است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱۱۱). در واقع، جامعه در قبال رشد افراد نقش مهمی ایفا می‌کند و می‌توان آن را بستری مناسب برای رشد انسان دانست اما این رشد همواره در جامعه‌ای سالم اتفاق می‌افتد و سلامت این جامعه هم به واسطه

عدالت اجتماعی تضمین می‌شود. بر این اساس ایشان معتقد است عدالت اجتماعی یعنی با هر یک از افراد موجود در اجتماع به نحوی برخورد شود که در حقیقت استحقاق آن را دارد، یعنی رفتار با هر فرد باید به شکلی باشد که بر پایه شایستگی‌ها و جایگاه مناسب او باشد و به این صورت می‌توان آن را رفتاری از سر عدل دانست که زمینه‌ساز عدالت اجتماعی است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ۴۷۸-۴۷۹). از این منظر عدالت اجتماعی سبب رهایی انسان از قید بندگی و بهره‌کشی نابجا است و می‌توان آن را به‌عنوان مهم‌ترین رکن برای استحکام و پایداری جامعه بشری محسوب کرد، چرا که سعادت فردی انسان رابطه مستقیم با صلاح و بهبود محیطی که در آن زندگی می‌کند یا به عبارت بهتر محیط اجتماعی که انسان در بستر آن زندگی می‌کند دارد و از طرفی مطابق بیان طباطبایی، دست یافتن به سعادت و رستگاری در جامعه‌ای که دچار فساد است بسیار دشوار است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱۱۱). بدین ترتیب بر پایه اندیشه علامه طباطبایی می‌توان به استخراج مصادیق عدالت اجتماعی از آثار او دست پیدا کرد:

#### ۴-۱. عدالت قضایی

یکی از مهم‌ترین مصادیق عدالت اجتماعی عدالت قضایی است، زیرا مطابق بیان طباطبایی زمانی که سخن از عدالت اجتماعی و اعطای حق صاحبان آن مطرح می‌گردد، می‌توان به‌طور طبیعی به نقطه مقابل آن که ظلم اجتماعی است هم توجه نمود، این مفهوم زمانی مطرح می‌گردد که افراد جامعه نسبت به حق خود قانع نبوده و نسبت به حقوق دیگران چشم دوخته باشند، چرا که انسان برای پیشبرد اهداف خود تمایل ذاتی دارد که دیگران را به خدمت بگیرد و بر دیگران مسلط شود که طباطبایی آن را ذیل مظلومه استخدام بررسی می‌کند که به‌واسطه آن انسان قصد به خدمت گرفتن همه‌چیز حتی هموعان خود را هم دارد، (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ۲۹۵) و نتیجه این گرایش، شکل‌گیری روابط ناعادلانه در جامعه است، به شکلی که قدرتمندان همواره در پی استثمار زبردستان بوده و به همین

ترتیب افراد ضعیف جامعه نیز باید به ناچار سر تسلیم در مقابل ستمگر خم نمایند تا روزی که بتوانند به قدرت برسند و از او انتقام بگیرند.

طباطبایی این واقعه را به عنوان یک امر تاریخی و مستمر مطرح نموده که به واسطه آن صاحبان قدرت، به غارت اموال ضعفا پرداخته و نسبت به آنان ستم روا داشته‌اند، از این رو به ضرورت وجود نظام اجتماعی تأکید می‌کند که قادر باشد به مقابله با بی‌عدالتی‌ها بپردازد و به حفظ حقوق افراد جامعه اهتمام بورزد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۱۴۵-۱۴۶).

در مواجهه با چنین شرایطی، وجود یک نظام قضایی دادگر که بتواند از طریق اعمال قوانین صحیح و اجرای بی‌طرفانه آن، مانع از سوءاستفاده قدرتمندان از حقوق مردم گردد امری ضروری بوده است.

بدین واسطه علامه طباطبایی تصریح می‌کند که چنین نظامی باید مبتنی بر قانون الهی باشد، چرا که تنها قوانینی که از منبع الهی و وحی سرچشمه گرفته باشند، قابلیت معیارهای عادلانه بودن را دارند تا به واسطه این معیارها، قضاوت‌های عادلانه‌ای در رسیدگی به دعاوی ارائه نمایند. بر همین اساس، طباطبایی حکومت دینی را مسئول اجرای چنین قوانینی دانسته و بر لزوم تشکیل ساختاری که عدالت قضایی را تحت عنوان یکی از ابعاد عدالت اجتماعی تضمین نماید، تأکید ورزیده است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۱۴۶).

علاوه بر این قاضی نیز به عنوان فردی که متولی امر قضا است در این زمینه وظیفه دارد در داوریه‌های خود به رعایت جوانب عدالت بپردازد و از هرگونه تبعیض، پرهیز نماید. بدین ترتیب مطابق دیدگاه ایشان یکی از مصادیق عدالت اجتماعی آن است که در فرایند قضاوت، بر هیچ فردی از افراد جامعه بر اساس موقعیت اجتماعی یا جایگاه اقتصادی که در اختیار دارد، تفاوتی برقرار نباشد و قاضی باید در صدور احکام، تنها به عدالت و حقانیت توجه داشته و تحت تأثیر روابط یا قدرت قرار نگیرد و در داوریه به تزییع حق نپردازد و در میان افراد جامعه به حسب مرتبه و جایگاه آن‌ها فرق نگذارد.

## ۴-۲. عدالت در برخورداری از حقوق اجتماعی

بحث تساوی حقوق اجتماعی را هم می‌توان جزو مصادیق عدالت اجتماعی حساب کرد که این بحث با نظام اسلامی و حاکمیت آن هم ارتباط دارد، چنان‌که این امر را در تمام ابعاد نظام حاکمیت می‌توان جاری دانست و این مسئله اشاره به نکته دارد که هرکدام از اعضای جامعه، بر اساس استعدادها و شایستگی‌های طبیعی خود به حقوق متناسب با خود دست پیدا کند. به بیان دیگر، عدالت اجتماعی در این راستا به‌گونه‌ای عمل می‌کند که افراد جامعه در معرض رشد و پیشرفت در مسیر صحیح خود قرار بگیرند، بدون آنکه موانع اجتماعی یا تبعیض‌های ناشی از وضعیت‌های اقتصادی، جغرافیایی، فرهنگی یا قومیتی آن‌ها را از این مسیر باز دارد. به‌عنوان مثال، اگر فردی استعداد خاصی در حوزه علمی یا ورزشی خاصی دارد، باید در مسیر صحیح رشد استعداد خود قرار بگیرد، بدون آنکه به‌واسطه شرایط غیرمنصفانه از پیشرفت باز بماند. این تأکید علامه طباطبایی بر عدالت در تخصیص حقوق اجتماعی نه تنها در جهت حمایت از فرد، بلکه در جهت تحکیم پایه‌های اجتماعی و رشد کلی جامعه امری مؤثر است.

بدین ترتیب در تحلیل این مفهوم، باید به این نکته پرداخت که عدالت اجتماعی، نه فقط به برابری سطحی در بین افراد جامعه می‌پردازد بلکه به معنای تخصیص بهینه منابع و امکانات بر اساس شایستگی‌ها و ظرفیت‌های واقعی افراد است. به عبارت دیگر چنین عدالتی با تساوی در تنافی بوده و به معنای عدالت در تفاوت‌ها تحت عنوان یکی از اصول اساسی در دیدگاه علامه طباطبایی در حوزه حقوق اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد چرا که مطابق آن هر فرد باید به اندازه شایستگی‌ها و توانایی‌های خود از حقوق اجتماعی برخوردار شود و در این مسیر تبعیضی برای او روا نگردد تا چنین امری به ایجاد فرصتی برای تحقق عدالت اجتماعی کمک کند.

پس مقصود از این تساوی در حقوق اجتماعی را می‌توان مطابق بیان طباطبایی این‌گونه بیان نمود که افراد بشر به تناسب استعدادها و استحقاق‌هایی که دارند به

همان اندازه و متناسب با ظرفیت‌های خود، حق و حقوقی برای رشد و پیشرفت دریافت کنند که آن حق و حقوق هم به جا و درست باشد با این وجود عدل اجتماعی هم به این تساوی در حقوق اجتماعی امر می‌کند، (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۴۱۰-۴۱۵) و بر پایه این اندیشه عدالت اجتماعی در برخورداری از حقوق اجتماعی، به معنای قرار دادن هر فرد در جایگاه شایسته و تأمین حقوق متناسب با ظرفیت‌ها و استعداد‌های او قلمداد می‌شود و چنین رویکردی سبب می‌شود که افراد جامعه در مسیر رشد و شکوفایی قرار گیرند و از فرصت‌های اجتماعی به‌طور عادلانه بهره ببرند.

#### ۳-۴. عدالت اقتصادی

بحث از عدالت اقتصادی را می‌توان به‌عنوان یکی از مصادیق عدالت اجتماعی در نظر گرفت. علامه طباطبایی جامعه را دارای شخصیتی واحد می‌داند که این شخصیت واحد باید به‌واسطه مدیریت تمامی اموالی که خداوند در اختیارش قرار داده به اداره زندگی خود و سروسامان دادن به آن اهتمام بورزد تا بتواند خود را در مسیر رشد و ترقی حقیقی قرار دهد، بنابراین جامعه باید نسبت به مدیریت و توسعه این اموال کوشا باشد و سعی کند که در قبال و مواجهه با آن اموال خدادادی، تأمین همه افراد جامعه را در نظر گرفته و در استفاده از آن اعتدال را رعایت کند و به بیان دقیق‌تر از هدر دادن و به راه خطا بردن آن جلوگیری نماید. از نظر طباطبایی بحث از اقتصاد در جامعه اسلامی با اصل مهم ارتزاق و مال پیوند خورده است، به‌نحوی که از نظر ایشان اصولاً اموال نعمتی از جانب خداوند بوده و مالک حقیقی آن‌ها خداوند است که خداوند آن را به‌منظور بقا و تأمین حیات جامعه انسانی به‌صورت نعمت در اختیار انسان نهاده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ۲۷۲) و به همین منظور است که اسلام به مخالفت با احتکار پرداخته و آن را عملی ناپسند مطرح کرده چرا که این عمل باعث ایجاد رکود در بازار و توقف چرخه اقتصادی می‌شود و در مقابل، گردش سرمایه به پویایی و رشد بازار کمک می‌کند که از دستاوردهای آن می‌توان به بهبود شرایط زندگی افراد جامعه، کمک و

یاری‌رساندن به فقرا، ایجاد توازن در بازار و دفاع از کشور و اصلاح جامعه اشاره کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ۳۵۰-۳۵۱).

ایشان در تفسیر آیه ۲۵ سوره حدید هم به اهمیت اقتصاد و توزیع عادلانه ثروت پرداخته و بر این باور است که نظام حاکم و مردم باید برای تحقق آن تلاش کند، وی در این زمینه معتقد است که هدف از فرستادن میزان و ترازو، به خاطر دعوت جامعه به رعایت عدالت در معاملات است تا به واسطه آن از ضرر و زیان در امانشان نگه دارند و با ایجاد توازن در وزن‌ها و اندازه‌ها می‌توان تعادل را در روابط اقتصادی نیز طنین‌انداز کرد، (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ۳۵۰-۳۵۱) چرا که زندگی بشر وابسته به جامعه‌ای است که عادلانه باشد و قانون عدالت در آن رعایت گردد و عدالت این جامعه نیز به معاملات عادلانه وابسته است، پس در یک بیان می‌توان گفت عدالت اقتصادی از منظر طباطبایی را می‌توان جزو مهم‌ترین عوامل برای پایداری جامعه دانست به همین منظور وی در این راستا قائل است، اقتصادیات جامعه مهم‌ترین عاملی است که جامعه انسانی را پایدار نگه داشته و خداوند آن را مایه قوام اجتماعی قرار داده است (همان، ۳۳۰).

بر این اساس می‌توان گفت که مطابق نظر طباطبایی اموال برای رشد و ترقی جامعه انسانی از جانب خداوند آمده و به این طریق هیچ‌کس حق بهره‌برداری نابجا و نادرست از آن‌ها را ندارد و مطابق قانون عدالت باید از هدر رفت آن جلوگیری و رعایت اعتدال و دوری از افراط و تفریط در آن رعایت گردد و نظام اقتصادی جامعه اسلامی هم باید از این امر پیروی کند.

علامه طباطبایی همچنین بر این نکته پرداخته که بی‌توجهی به عدالت اقتصادی می‌تواند عامل ایجاد دوگانگی‌های اجتماعی و اقتصادی در جامعه گردد. مطابق نظر او فقر مفرد و ثروت بی‌حساب از عوامل اصلی برای دامن زدن به ناهنجاری‌های اجتماعی و اقتصادی هستند که می‌توانند باعث اختلال در نظام اجتماعی شوند. این دوگانگی‌ها، به‌ویژه در زمینه اقتصادی می‌تواند به نابرابری‌های

گسترده‌ای منجر گردد که در نهایت آسیب‌های جدی به پایداری جامعه وارد می‌کند (همان، ۳۳۰-۳۳۱).

در نتیجه برای ایجاد جامعه سالم و پویا، نیاز است که نظام اقتصادی این جامعه بر پایه اصول عدالت بنا گردد تا بدان واسطه از دوگانگی‌های فقر و ثروت جلوگیری شود و عدالت در دسترسی به منابع و فرصت‌ها در جامعه به‌طور یکسان توزیع شود چرا که این امر به جامعه این فرصت را می‌دهد تا در مسیر رشد و تعالی قرار بگیرد و از بحران‌های اقتصادی و اجتماعی پیش رو مصون بماند.

#### ۴-۴. عدالت خانوادگی

با توجه به آنکه خانواده، کوچک‌ترین نهاد اجتماعی محسوب می‌شود، بحث از عدالت خانوادگی را می‌توان مصادقی از عدالت اجتماعی به شمار آورد. مطابق نظر طباطبایی، نخستین اجتماعی که انسان‌ها در آن قرار می‌گیرند اجتماع خانوادگی است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ۵۱) و خانواده نقش مهمی را برای یک اجتماع صالح که در آن رعایت عدالت اجرا شود دارد و به همین خاطر است که ایشان خانواده را به‌عنوان مجتمع کوچک‌تر در برابر مجتمع بزرگ‌تر که اجتماع است دانسته و نقش خانواده را بسیار اساسی دانسته چرا که اگر مجتمع کوچک‌تر صالح باشد و عدالت در آن رعایت گردد این امر سبب اصلاح مجتمع مدنی بزرگ‌تر خواهد شد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ۴۷۹). ایشان درصدد است که نقش و حقوق زن را به‌عنوان رکنی مهم و اساسی در خانواده به‌واسطه یک بررسی میان اسلام و ادیان قبل از آن تبیین نماید و نقش اسلام را در آشکارسازی و بها دادن به حقوق خانوادگی برشمارد.

از نظر علامه زن در میان اقوام پیشین حتی از حقوق اولیه خود هم محروم بوده و تنها وظیفه او اطاعت بی چون‌وچرا از مرد بوده و از طرفی هیچ‌گونه حق انتخابی هم برای او در کار نبوده است و فصل مشترک تمام این اقوام چه متمدن و چه قبیله‌ای این بوده که زن باید به اطاعت بی چون‌وچرا بپردازد و از اوامر مرد اطاعت تام بکند و به این واسطه می‌توان گفت که هیچ اختیاری برای او وجود نداشته است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ۲۸۱-۲۸۴).

پس طلوع اسلام را می‌توان معیار اساسی در جایگاه و احترام ویژه به زنان به حساب آورد زیرا که اسلام به ایشان در انتقال حقوق فردی، استقلال مالی، حق ارث و فرصت تحصیلی و حضور فعال در عرصه اجتماع بسیار موفق بوده و این مهم را فقط می‌توان در طرز نگاه اسلام به زن و موقعیت او یافت. به همین منظور طباطبایی در این راستا قائل است که اسلام زن را به جرگه انسانیت آورده و آن را جزو مهمی از جامعه بشری دانسته و وزنی را که یک انسان به حسب اندازه تأثیر اراده و عمل خود می‌تواند در جامعه بشری پیاده کند را به وی داده است، چرا که در شرع مقدس اسلام، ملاک انسانیت است و این انسانیت به واسطه داشتن قوای عقلانی قابل شناسایی است پس به این ترتیب مرد و زن هر دو انسان هستند و اسلام زن را نیز همانند مرد جزء کاملی برای جامعه قرار داده و حقوق هر دوی ایشان را محترم دانسته و جنسیت را در این عرصه دخیل ندانسته است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ۲۷۹-۲۸۲).

بنابراین از منظر طباطبایی انسانیت مساوی با این است که تمام افراد از حقوق مساوی برخوردار باشند و همان‌گونه که در معنای عدالت اجتماعی هم دانستیم، این تساوی به معنای برابری در همه زمینه‌ها و برای همه افراد نیست، به این سبب آن برابری که عدالت اجتماعی به آن حکم می‌کند به این معناست که هر فردی چه زن و چه مرد به اندازه توانایی و شایستگی خود، به حق خود برسد بدون اینکه حق آن‌ها ضایع شود، به عبارت دیگر، عدالت اجتماعی به این معناست که هر فردی به اندازه سهم خود از منابع و امکانات بهره‌مند شود و این تعریف در هماهنگی با فطرت و طبیعت است و این اصلی است که از نظر طباطبایی در قرآن هم بیان شده به این صورت که قرآن کریم هر دو جنس زن و مرد را انسان می‌نامد که به صورت مشترک از انسانی‌تر و ماده به وجود آمده‌اند و زن و مرد هر دو مخلوق خداوند هستند که نتیجه این بیان این می‌شود که تمام افراد بشر همانند یکدیگر هستند و در مرتبه انسانیت هیچ تفاوتی با همدیگر ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۴۰۵ - ۴۰۶).

وی تأکید می‌کند که هرکدام از دو جنس مرد و زن با خصوصیات ویژه‌ای آفریده شده‌اند که به نقش مستقیم آنان در جامعه ربط و پیوند دارد، چنانکه خصوصیات ویژه‌ای برای زنان وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را در مردان یافت، ایشان این خصوصیات را به این صورت بیان می‌کند: ۱. خداوند به واسطه نوع خلقتی که ویژه زن است او را همانند کشتزاری قرار داده که تکون نوع بشریت و بقای آن به او وابسته است ۲. خداوند خلقت او را به صورت لطیف قرار داده به نحوی که با این خصلت بتواند به جذب جنس مخالف خود و کامل کردن نوع بشر پردازد و از این خصوصیات برای اداره خانواده به بهترین شکل و تربیت فرزندان صالح برای جامعه بهره ببرد که در حقیقت این دو خصوصیت خداوندی که در جسم و روح زن قرار داده شده تأثیر مستقیم در روابط و وظایف اجتماعی محول شده به او دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۴۰۹ - ۴۱۰).

در نتیجه با این تفاوت‌ها، اگر اسلام برای زن وظایفی متفاوت از مرد معین کرده اتفاقاً از سر شناخت و عدل و عدالت بوده چرا که مقتضای طبیعت و خلقت خود او می‌باشد و به خاطر آن تفاوت‌هایی است که با جنس مرد دارد و این تفاوت او را در هیچ‌گونه از حقوق اجتماعی و احکام عبادی و حقوق شخصی محروم نمی‌کند و می‌توان گفت که مطابق نظر طباطبایی عدالت جنسیتی در خانواده هم یکی از مصادیق عدالت اجتماعی بوده که در آن به تساوی حقوق زن و مرد، تحت عنوان انسان پرداخته شد و برای هیچ‌کدام تبعیضی وجود نداشت و اگر تفاوت‌هایی هم بوده از سر نقش اجتماعی بوده که بر حسب نوع جنس و آفرینش و از سر لطف و عدل اعمال گردیده است.

##### ۵. مصادیق عدالت اجتماعی از منظر حسن حنفی

چالش‌های جوامع مسلمان از جمله پیشرفت و شکوفایی، مقابله با فقر، رابطه میان فقر و غنا در جامعه واحد، تفاوت‌های طبقاتی، تقسیم عادلانه ثروت و سود، برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی، مبارزه با استبداد و دیکتاتوری، تدوین الگوی مناسب برای جامعه اسلامی در جهت پیشرفت و عدالت در زمره مهم‌ترین موضوعاتی است که به‌طور هدفمند در اندیشه حنفی دنبال می‌شود.

حنفی بر این باور است که پاسخ به این مسائل را نباید در نظام‌های فکری و فرهنگی بیگانه جستجو نمود، بلکه آن راه‌حل‌ها را باید در سنت و فرهنگ اسلامی پیدا کرد. مطابق نظر او جوامع مسلمان باید در جوامع مسلمان مشکلات با تکیه بر میراث فکری و تاریخی ایشان حل‌وفصل گردد. بر همین اساس است که او بازخوانی و نوسازی این میراث را بر پایه شرایط و نیازهای عصر حاضر امری ضروری دانسته است. در همین راستا او نظام سیاسی اسلام را نظامی مدنی معرفی کرده که بر پایه رأی مردم، پیمان مشترک میان حاکم و جامعه، مسئولیت‌پذیری حاکم در قبال مردم استوار دانسته است. از سوی دیگر، نظام اقتصادی اسلام را مبتنی بر مالکیت عمومی و تولید دانسته و نظام اجتماعی آن را بر اساس تعامل میان گروه‌های مختلف جامعه و برقراری عدالت و برابری تبیین نموده است (حنفی، ۲۰۱۰، ۵۲-۶۳).

با این بیان آنچه دریافت می‌شود این است که حنفی راه‌حل مشکلات خود را همواره در درون و با اتکا به میراث اسلامی یافته و با جاری کردن این طرز تفکر که میراث اسلامی با شرایط زمانه قابل تطبیق است به ارائه الگویی از اسلام می‌پردازد که پاسخگو به نیازهای زمانه باشد، بر پایه این تفکرات می‌توان به استخراج و بررسی مصادیق عدالت اجتماعی در اندیشه او پرداخت:

### ۵-۱. عدالت در توزیع ثروت

مسئله توزیع ثروت از نظر حنفی یکی از مسائل اساسی در جامعه است، چرا که از نظر او اگر در جامعه‌ای ثروت به صورت عادلانه تقسیم نگردد در این جامعه شاهد تمرکز ثروت در دست عده‌ای خاص و فقر افراد زیادی از جامعه خواهیم بود و جامعه‌ای خواهیم داشت مملو از دوگانگی که این دوگانگی در فقر شدید و ثروت بی‌حدوحصر، گرسنگی در مقابل تجمل‌گرایی را به ارمغان خواهد داشت (حنفی، ۱۹۸۷، ۴۴-۴۶) و تا زمانی که این مسئله اصلاح نشود، اصلاح جامعه و از بین رفتن این نابرابری‌ها غیرممکن است. در نتیجه جامعه‌ای که در آن فاصله میان فقیر و غنی بسیار زیاد است نمی‌تواند در معرض اصلاح قرار گیرد به همین جهت

حنفی به مسئله مبارزه با فقر می‌پردازد. حنفی در زمینه مبارزه با فقر قائل است که تا زمانی که دیدگاه ما نسبت به فقر در جامعه تغییر پیدا نکند، نمی‌توان آن را تغییر داد و نه می‌توان جامعه را در معرض اصلاح قرار داد.

او در این زمینه قائل است برخلاف برخی تصورات رایج که برای ما جا افتاده است فقر نه به‌عنوان یک فضیلت بلکه یک رذیلت مذموم و ناپسند است، چرا که از نظر او و با بررسی در آیات قرآن ریشه فقر را از جانب شیطان می‌داند نه از جانب خداوند و قائل است که فقر سبب کارهای ناپسندی همانند گدایی دزدی و کلاهبرداری در جامعه می‌گردد. حنفی این دیدگاه را در مقابل طرز تفکر برخی صوفیان قرار می‌دهد که فقر را به‌عنوان فضیلت و مقام معنوی می‌دانستند و آن را نوعی مقاومت سلبی در برابر ثروت و تجمل‌گرایی می‌داند به هر ترتیب وی به‌شدت آن را محکوم می‌کند (حنفی، ۲۰۱۰، ۱۰۲-۱۰۳).

حنفی در مسیر عدالت اجتماعی، «ملی‌سازی»<sup>۱</sup> را هم به‌عنوان یک اصل اصلاحی در جامعه برای از بین بردن فاصله میان فقیر و غنی مطرح می‌کند و این اصل را هم می‌توان یکی از مصادیق عدالت اجتماعی دانست. به همین نسبت مطابق نظر او بحث از مالکیت جمعی مطرح می‌شود، در این خصوص قائل است که مالکیت باید به‌صورت یک امانت باشد و همواره آن را منتسب به آن مالک حقیقی دانست که خداوند است و به این واسطه هیچ‌کسی نمی‌تواند خود را مالک منابع و امکانات خدادادی بداند، اگر در یک جامعه‌ای مالکیت به‌صورت نادرست استفاده شود که موجب آسیب به جامعه گردد امام به‌عنوان نماینده امت حق دخالت دارد تا برای حفظ منافع عمومی از طریق سلب مالکیت، مصادره و ملی‌سازی عمل کند (حنفی، ۱۹۸۱، ج ۱، ۳۱).

در نتیجه مطابق این عقیده تمرکز ثروت در دست عده خاص از بین رفته و انتقال ثروت از طریق ملی‌سازی صورت می‌گیرد که منجر به عدالت اجتماعی و اصلاح وضعیت جامعه خواهد شد.

۱. التأمیم

## ۵-۲. رفع نابرابری‌های طبقاتی

همان‌گونه که اشاره شد حنفی به‌شدت با تمرکز ثروت در دست عده خاص مخالف است و به همین منظور معتقد است که ثروت باید در اختیار تمام افراد جامعه باشد نه عده خاص، به همین منظور حنفی عدالت اجتماعی را امری می‌داند که منجر به پدید آمدن جامعه بدون طبقه است و در این مسیر از مبانی سوسیالیسم و مطابقت آن با آموزه‌های اسلام بهره می‌برد و در این باره قائل است که سوسیالیسم عنوان یک ارزش انسانی و روحی برتر است که تمام انسان‌ها را به‌صورت مساوی در جامعه ارزیابی می‌کند و آن را با معنای احرام در حج تطبیق می‌دهد که نفی هرگونه فردگرایی و توجه به جمع‌گرایی را مد نظر دارد که مطابق آن می‌توان به جامعه بدون طبقه و یکسان دست پیدا کرد (حنفی، ۲۰۱۰، ۹۵).

در نتیجه حسن حنفی عدالت اجتماعی را آرمانی انسانی و این جهانی معرفی می‌کند که در عرصه‌های مختلف نابرابری‌های اجتماعی همانند عدم توازن در توزیع ثروت، فقر و غنای مفرط، فاصله طبقاتی و نابرابری‌ها به مبارزه می‌پردازد و آن‌ها را نفی می‌کند و بر اساس قانون عدالت اجتماعی باز تفسیر می‌کند تا بتوان مبارزه با سوء توزیع ثروت، مبارزه با فقر، ملی‌سازی و رفع نابرابری‌های طبقاتی را از مهم‌ترین جنبه‌های عدالت و اصلاحگری آن در جامعه دانست.

## ۵-۳. تساوی در حقوق:

تا به اینجا و با بررسی در آراء و افکار حسن حنفی، یافتیم که محور اصلی اندیشه‌های اجتماعی او انسان و حقوق او می‌باشد. بر همین اساس عدالت اجتماعی از منظر او بر پایه حقوق برابر برای تمامی افراد جامعه تعریف پیدا می‌کند. مطابق عقیده وی، آنچه جوامع اسلامی را درگیر نموده سلطه ساختارهای سلسله مراتبی می‌باشد که از گذشته برای ما به ارمغان رسیده است. همین طرز تفکر زمینه‌ساز بی‌عدالتی و نابرابری‌های فراوانی در ارتباط با حقوق افراد جامعه گردیده است. به همین ترتیب مطابق عقیده وی، در چنین جامعه‌ای حقوق اساسی مردم به‌صورت گسترده پامال گردیده. به همین منظور اصل عدالت اجتماعی را

اصلی مهم برای تأمین حقوق برابر برای همه افراد جامعه دانسته است (حنفی، ۱۹۸۷، ۲۱۳).

به همین سبب بر پایه اندیشه حنفی، عدالت اجتماعی تنها زمانی در جامعه معنا و کارکرد پیدا می‌کند که تمامی افراد جامعه، بدون در نظر گرفتن طبقه اجتماعی یا اقتصادی خاص، جنسیت یا جایگاه از حقوق مساوی برخوردار باشند (حنفی، ۱۹۸۱، ج ۱، ۱۰۵-۱۰۷).

یکی از وجوه این تساوی در حقوق را می‌توان به برابری میان حاکمان و شهروندان در قبال قانون و مسئولیت‌هایی که در اجتماع برای آنان وجود دارد تعبیر نمود. چرا که مطابق نظر حنفی هرگونه امتیاز برای گروه خاص در جامعه‌ای واحد اصلی است که منجر به بی‌عدالتی و شکل‌گیری استبداد خواهد شد. در نهایت در نگاه حسن حنفی عدالت اجتماعی امری جداگانه از برابری حقوق افراد در جامعه نخواهد بود و اصل اصلاح ساختارهای اجتماعی و سیاسی جامعه بر پایه و مبنای اصل تساوی در حقوق شکل می‌گیرد تا بدان واسطه و با پشتوانه عدالت اجتماعی به جلوگیری از استبداد، نابرابری‌ها و تبعیض‌های تاریخی دست پیدا کند. بدین ترتیب می‌توان او را خواهان حقوق برابر برای افراد جامعه فارغ از جنسیت، نژاد، طبقه یا پیشینه اجتماعی دانست.

#### ۴-۵. نهادینه‌سازی آزادی‌های فردی

حسن حنفی نسبت به وضعیت کنونی جوامع اسلامی به شدت ابراز ناراحتی می‌کند و ریشه این وضعیت کنونی را در گذشته جستجو می‌کند، وی معتقد است در چنین جامعه‌ای با این ساختار هرمی، حقوق اساسی مردم به‌طور گسترده پایمال می‌شود، حقوقی مانند حقوق شهروندی، حقوق خانواده و زنان، حقوق مدنی و آزادی‌های فردی، از جمله حقوق اساسی هستند که در ساختار سنتی مورد تهدید واقع شده بود و امروزه ما با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کنیم، به همین منظور از نظر حنفی عدالت اجتماعی و آزادی‌های فردی دو اصل مهم و در هم تنیده است چنانکه او قائل است: آزادی در وجود فردی انسان اصلی قبل از تشکیل اجتماع و بحث عدالت اجتماعی است (حنفی، ۱۹۸۷، ۲۱۳).

پس به این ترتیب می‌توان آزادی را به عنوان یکی از مهم‌ترین جنبه‌های عدالت اجتماعی نزد حنفی دانست که به عنوان بخش مهمی از حقوق انسانی پایه و اساس تحقق عدالت اجتماعی را معین می‌کند و جامعه به واسطه آن به تعادل و همبستگی می‌رسد، به همین منظور حنفی این بحث را در الهیات هم مطرح کرده و آن را الهیات آزادی‌بخش دانسته است که دغدغه آن مسائل اجتماعی و اقتصادی انسان در روی زمین است و تمرکز این الهیات معطوف به زمین و مسائلی همانند عقب‌ماندگی، بیکاری، صنعت و روش‌های آموزش و توسعه است (ابوالخیر، ۲۰۱۱، ۱۰۵-۱۰۷).

در حقیقت می‌توان گفت حنفی با ایجاد این نوع از الهیات که معطوف به نیازهای زمینی انسان است درصدد این مهم بوده که دین را از آسمان به زمین آورد و آن را در خدمت رفع مشکلات اجتماعی قرار دهد، چنانکه به عقیده وی دین باید به مسائل واقعی زندگی مردم پرداخته و برای ایجاد عدالت اجتماعی کارساز و گره‌گشا باشد و به‌طورکلی این دین می‌تواند الهام‌بخش مبارزه با ظلم و ستم و ایجاد جامعه عادلانه باشد و در این جامعه عادلانه زمینه برای آزادی‌های فردی هم معین گردد که به این صورت آزادی‌های فردی را می‌توان مصداقی برای عدالت اجتماعی دانست چرا که در جامعه به برقراری توازن، برابری و رفع تبعیض‌ها منجر می‌گردد و این آزادی‌های فردی می‌توانند نقش مهم و بسزایی در تحقق عدالت جنسیتی هم ایفا نمایند.

## ۵-۵. عدالت خانوادگی

حسن حنفی خانواده را به عنوان جزو مهمی در جامعه می‌داند که همواره از نظام حکومتی تأثیر می‌پذیرد، به این نحو که مشکلات و نابرابری‌های خانوادگی را با نظام سیاسی بسیار مرتبط دانسته چرا که از نظر او اصل بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها از نظام حکومتی نشأت گرفته نه خانواده، (حنفی، ۱۹۹۲، ۱۳۸) در حقیقت حنفی ریشه نابرابری‌هایی که در جامعه رقم می‌خورد را به خاطر خانواده و نظام تربیتی

آن نمی‌داند بلکه به نقش مشکلات جامعه در این عرصه که به واسطه حکومت به وجود آمده توجه بیشتری دارد.

به نحوی که مطابق نظر او مشکلات خانوادگی همانند طلاق و تربیت فرزندان تنها مشکلاتی نیستند که به اخلاق و نظام خانواده مربوط باشند بلکه مشکلات اجتماعی هستند که توسط طبقه اجتماعی که خانواده در آن زیست می‌کند شکل گرفته است، یعنی مواردی همچون درآمد و شغل و نظام سیاسی و ماهیت آن نظام سیاسی که خانواده در آن قرار دارد نقش مهم و تأثیرگذاری بر روی خانواده و نحوه زندگی آن دارد (همان).

به همین منظور می‌توان گفت که حنفی نقش دولت و حکومت را در راستای زندگی خانواده و چگونگی و کم و کیف آن بسیار اساسی دانسته است و قائل است که خانواده در این مسئله از حکومت تأثیر می‌پذیرد و با همین پشتوانه می‌توان بحث از عدالت جنسیتی را مطرح کرد که در آن نقش زن و مرد و حقوق آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. مطابق نظر او در کتاب «قضایا معاصره فی فکرنا المعاصر» در خصوص مسئله جنسیت، بیان می‌کند که این مسئله را نباید مسئله‌ای صرفاً زنانه دانست و نباید این مسئله را به نحوی مطرح کرد که با بیانش ذهن منحصرأ مشغول به مسائل زنان شود، باید فراتر از این‌ها فکر کرد و این مسئله را یک دغدغه انسانی دانست که منحصر در زن و مرد نمی‌باشد (حنفی، ۱۹۸۱، ۲۵۴).

حنفی مسئله نگاه جنسیتی در جهان را محصول فرهنگ و تفکر غلط قدیمی می‌داند که امروز دیگر کاربرد ندارد، بلکه آنچه مهم است برداشتن از نگاه جنسیتی و دست برداشتن از نگاه کردن به زن و مرد به عنوان دو عنصر جداگانه می‌باشد، چرا که همین تفکیک می‌تواند باعث معطوف شدن ذهن به مسائل جنسیتی گردد و آن را از مسئله مهم انسان و جامعه دور کند، پس به این طریق حنفی نگاه جنسیتی به جهان را مورد نکوهش قرار داده و همین نظر را می‌توان پایه‌ای برای تعریف عدالت جنسیتی از منظر او دانست، به این سبب که مطابق نظر و عقیده او دسته‌بندی و تصور جنسیتی که در جهان حاکم است باقی‌مانده از

سنت و دگم‌های گذشته است درحالی‌که مسئله انسان و اجتماع و آزادی و عدالت او بسیار مهم‌تر از این مسائل است.

در حقیقت مطابق نظر او نگاه کردن به اعتبار جنسیت به زن و مرد یا بهتر بگوییم نگاه کردن و تفکیک جنسیتی زن و مرد از مقوله انسان حاصل تفکری است که از گذشته برای ما باقی مانده و همین نگاه از نظر حنفی عامل بسیاری از محدودیت‌ها و نابرابری‌ها در اجتماع میان دو جنس زن و مرد است (حنفی، ۱۹۹۲، ۴۲).

مطابق همین بیان حنفی می‌توان گفت که مسئله جنسیت اصولاً نزد او مطرح نبوده بلکه، نگاه جنسیتی را محکوم می‌کند و قائل است که باید فکری برای انسان، فارغ از مرد و زن کرد و آن تقسیم‌بندی انسان به زن و مرد را هم نتیجه یک تحلیل عینی نمی‌داند، بلکه به خاطر طرز تفکر اشتباه که از گذشته نهادینه شده می‌داند و ذهنیت شرقی را در آن مقصر می‌خواند چرا که قائل است تصور جنسیتی از جهان در آن ذهنیت غالب گشته است و به همین ترتیب غلبه این ذهنیت باعث می‌شود که ذهن از شهروند معطوف به جنسیت شود و سبب گردد که اعمالی را که مختص به بانوان و اعمال دیگری را برای مردان بدانیم و میان آن‌ها تفکیک قائل گردیم گویی که با این تفکر جهان را به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم کرده‌ایم چه حنفی در این خصوص قائل است این طرز تفکر و تقسیم‌بندی می‌تواند ناشی از تصور جنسیتی برای جهان و یا ناشی از محرومیت و احساس نقص و ضعف باشد (حنفی، ۱۹۸۱، ۲۵۳-۲۵۴).

در نتیجه عدالت جنسیتی از نظر حسن حنفی زمانی برقرار می‌شود که عدالت در جامعه برای انسان برقرار شده باشد و آزادی‌های فردی محدود نشده باشد و هیچ تفکیکی برای انسان در این عرصه در نظر گرفته نشود که می‌توان گفت او قائل به نگاه مساوی برای مرد و زن است و همان‌طور که دانستیم اصولاً جنسیت برای او مسئله نیست، بلکه مسئله اساسی انسان و حقوق فراموش شده او است و تا زمانی که جامعه دچار بی‌عدالتی، بهره‌کشی و عقب‌ماندگی باشد این ظلم هم به زن

و هم به مرد یا بهتر بگوییم به انسان تحمیل خواهد شد، پس باید به جای غلبه تفکر جنسیتی، فکری به حال انسان کرد (همان، ۲۵۴).

این بحث را از منظر حنفی می‌توان نظر محوری او در خصوص عدالت خانوادگی دانست چرا که او لزوم فراتر رفتن از مباحث جنسیتی و قضاوت‌های جنسیتی را بسیار دخیل می‌داند و با تمرکز بر روی محور انسانیت، برابری حقوق و فرصت‌ها را برای همه انسان‌ها بدون فیلترهای جنسیتی مرد و زن لازم و ضروری می‌داند و به مقابله با تبعیض جنسیتی در جامعه می‌پردازد و در حقیقت هرگونه تبعیض را که در جامعه نسبت به زنان اتفاق می‌افتد را تبعیض به انسانیت می‌داند و می‌توان از این انسان‌محوری حنفی به برقراری عدالت خانوادگی در جامعه رسید.

## ۶. تبیین اشتراکات و افتراقات دیدگاه علامه طباطبایی و حسن

### حنفی

به واسطه نگاه روش‌شناسانه می‌توان گفت نوع نگاه و رویکرد علامه طباطبایی و حسن حنفی در حوزه عدالت اجتماعی و مصادیق آن، گرچه از منابع هستی‌شناختی واحدی چون قرآن و اسلام نشأت گرفته ولی ما را با دو رویکرد کاملاً متمایز در اندیشه اسلامی مواجه می‌گرداند.

چنانکه علامه طباطبایی و حسن حنفی هر دو به‌عنوان دو متفکر تأثیرگذار در قرن بیستم شناخته می‌شوند اما علامه طباطبایی با اتخاذ رویکردی مبتنی بر فلسفه صدرایی و تسلط بر تفسیر قرآن و ارائه تفسیر المیزان، در صدد بود تا با درک عمیق از قرآن و معارف اسلامی به پاسخگویی مسائل و شبهات عصر و زمانه خود بپردازد و درک عمیقی از معارف اسلامی را با تأکید بر اتحاد میان عقل و نقل ارائه دهد (جوادی آملی، ۱۴۰۱، ۸۰-۸۲).

اما در این میان حسن حنفی که عمدتاً تحت عنوان رهبر چپ دینی شناخته شده و پروژه خود را ادامه‌دهنده مسیر مصلحان دینی بنا نهاده است، در پی ارائه تفسیری نو از سنت اسلامی با توجه به مقتضیات و شرایط زمانه بوده و درصدد ارائه یک چهارچوب فکری تحول‌گرا برای پرداختن به بحران‌های چندوجهی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع مسلمانان بوده است.

بر همین پایه و اساس می‌توان گفت که درک این دو اندیشمند از عدالت اجتماعی نیز کاملاً متفاوت خواهد بود به نحوی که درک علامه طباطبایی از عدالت اجتماعی، گره‌خورده با تفسیر قرآن و سنت و حکمت متعالیه که توسط ملاصدرا توسعه یافته می‌باشد.

چنانکه حکمت متعالیه بر پایه و پشتوانه حرکت جوهری به نحوی شکل یافته که بر حرکت و کمال مستمر هستی تأکید ورزیده (صدرالمتالهین، ۱۳۸۲، ج ۳، ۶۷) به همین واسطه می‌توان گفت علامه طباطبایی عدالت را اصلی اساسی و مهم برای رشد فردی و اجتماعی دانسته است.

در حقیقت به واسطه همین چارچوب، عدالت را با حرکت ذاتی برای رشد و کمال جامعه همسو دانسته و آن را فقط در جایگاه فردی آن محدود نکرده است و به نقش مهم تعلیم دینی برای تربیت جامعه‌ای عادلانه و سالم اهتمام ورزیده است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ۵۷-۶۰).

در این میان نوع نگرش و مواجهه علامه طباطبایی با منابع معرفتی نمایانگر نوع روش‌شناسی او نیز خواهد بود، چنانکه ایشان بر پایه حکمت متعالیه، عقل و وحی را به‌عنوان مکملی در حوزه معرفت به‌صورت یکپارچه در نظر گرفته و وحی را عاملی مهم برای اصلاح خطاهای عقلانی دانسته است (همان).

به همین واسطه می‌توان گفت که روش‌شناسی علامه طباطبایی شامل یکپارچگی عقل و شهود و وحی بوده و به هر سه مورد اهتمام ورزیده و وحی را مصلحی برای عقل و خطاهای آن قرار داده است و به همین واسطه از اصول قرآنی و وحیانی به‌سوی تربیت جامعه عادلانه حرکت می‌کند و این هماهنگی میان عقل و وحی اصلی مهم برای وجود عدالت و سعادت در جامعه و مصادیق عملی آن در بستر جامعه خواهد بود.

از سوی دیگر حسن حنفی پروژه چپ اسلامی خود را به‌عنوان یک چارچوب فکری تحول‌گرا از دل سنت اسلامی معرفی می‌کند که هدف آن پرداختن به مسائل از خود بیگانگی جوامع اسلامی و رهایی انسان از قید هرگونه ستم و

جایگزینی و تحقق عدالت اجتماعی در مقابل نابرابری شدید ثروت و فقر بوده بنا نهاده است (حنفی، ۱۹۹۲، ۲۸-۳۰).

اصولاً حنفی از این الگو به مثابه ابزاری حیاتی در راستای برچیدن ظلم و ستم موجود در جوامع دینی و ارتقای رهایی اجتماعی بهره می‌برد، به همین منظور می‌توان گفت که مفهوم چپ اسلامی حنفی، صرفاً یک ایدئولوژی سیاسی به حساب نمی‌آید بلکه می‌توان آن را یک چارچوب الهیاتی دانست که در آن عدالت اجتماعی به عنوان مهم‌ترین هدف با نقش مهم آموزه‌های دینی و اعتقادی گره خورده است، در همین راستا حنفی بهره‌گیری از واژه چپ را نشان‌دهنده و بیانگر ایجاد تعادل در مقابل جبهه راست دانسته که به دنبال سلب اعتبار و ارزش از عالم هستند و حنفی آن را یک ایدئولوژی ارتجاعی قلمداد کرده است (حنفی، ۱۹۹۶، ۲۰-۲۶).

در این میان و به واسطه مواجهه الهیاتی حسن حنفی، شاهد یک تغییر محور مهم از دیدگاه خدامحور به انسان‌محور هستیم، این تغییر، عاملیت و کرامت انسانی را در صدد مبارزات اجتماعی و تمدنی قرار می‌دهد و به همین واسطه حنفی قائل است که الهیات باید در یک تغییر جهت به انسان‌شناسی ختم گردد (حنفی، ۱۹۸۸، ج ۲، ۵۰۹-۵۱۰) تا در این بستر به نیازهای مهم انسان و جامعه پرداخته شود، او الهیات را دارای قرابت با رهایی انسان دانسته و هدف اصلی آموزه‌های دینی را مقابله با ظلم اجتماعی قلمداد کرده که ناشی از تصور سلسله مراتبی جهان خلقت بوده است. در حقیقت حنفی با به‌کارگیری رویکرد انسان‌محور خود در مقابل الهیات و تعبیر الهیات به انسان‌شناسی در صدد بود تا از مفاهیم اسلامی به تفسیر جدیدی برسد که پیامدهای مستقیمی برای عدالت اجتماعی داشته و بر اهمیت این اصل برای جوامع انسانی و رشد او تأکید نماید.

از سوی دیگر روش‌شناسی حنفی را باید به شدت تحت تأثیر پدیدارشناسی هوسرل دانست، به همان قاعده که هوسرل از پدیدارشناسی برای بازسازی فلسفه کلاسیک و نقد آگاهی اروپایی بهره برده بود، تعامل حنفی با این روش نیز سبب به دست آوردن ابزاری برای بازنگری سنت اسلامی و نقد سلطه غربی گردید (آفاجانی، ۱۳۸۹، ۶۵-۹۲) به همین واسطه حنفی از روش هوسرلی برای

بازسازی علوم اسلامی و ایجاد یک الهیات انسان محور استفاده کرد. همچنین روش حنفی را می توان قائل به سوسیالیسم اسلامی نیز دانست که به واسطه آن اسلام را یک دین سوسیالیستی و پیامبر را رئیس اولین دولت سوسیالیستی قلمداد کرده بود (حنفی، ۱۹۸۱، ۲۰۰) که از آن برای نقد ساختار ناعادلانه جوامع و جلوگیری از بی عدالتی و استثمار اقتصادی و نظام اجتماعی سلسله مراتبی بهره می برد.

نکته شایان توجه آنکه حنفی بر اهمیت عقل گرایی در راستای احیای میراث فکری اسلامی تأکید ویژه ای کرده، به عقیده وی عقل گرایی برای پیشرفت و رفاه مسلمانان و حل وضعیت کنونی جهان اسلام امری ضروری است. او همچنین بر نیاز به چالش کشیدن تمدن غرب و کنار گذاشتن سلطه آن از طریق مطالعه فرهنگ قومی تأکید ورزیده است.

به واسطه این بررسی می توان گفت که روش های علامه طباطبایی و حسن حنفی در تبیین عدالت اجتماعی و به پشتوانه الهیات اسلامی دارای تفاوت های عمیقی است. حنفی با رویکردی انتقادی از میراث اسلامی و با ارائه تفسیری جدید و اسلامی از فلسفه های غربی به ویژه در حوزه پدیدارشناسی و اندیشه های چپ گرایانه و الهیات رهایی بخش برای پرداختن به مسائل عدالت اجتماعی نقش مهمی را قائل است، او بر اهمیت کرامت و نقش مهم انسان و جامعه، رهایی از ظلم و تفسیر آموزه های قرآن در قالب واقعیت های اجتماعی معاصر تأکید ورزیده است. در مقابل، علامه طباطبایی با تکیه بر میراث غنی فلسفه اسلامی، به ویژه در حوزه حکمت متعالیه، عدالت اجتماعی را در چارچوبی هماهنگ با آموزه های قرآنی و با تأکید بر نقش عقل در فهم و تبیین آن آموزه ها مورد بررسی قرار داده است، وی بر انسجام عقل و وحی و نقش محوری عدالت در رشد فردی و اجتماعی و رساندن جامعه به تعادل و سعادت تأکید ورزیده است.

اما در این میان به واسطه بررسی در نظر و آراء دو متفکر می توان به شباهت ها و تفاوت هایی در دیدگاه ایشان دست پیدا کرد، چنانکه باید گفت هر دو متفکر عدالت اجتماعی را به عنوان مفهومی اساسی در جامعه اسلامی مطرح می کنند و نسبت به

آن، به ارائه نظریات خود می‌پردازند. هر دو به عدالت اجتماعی به‌عنوان یک رکن اساسی و حیاتی برای جامعه باور دارند که بدون وجود آن پیشرفت و نظم برای جامعه میسر نخواهد شد، طباطبایی عدالت اجتماعی را در چهارچوب جامعه توحیدی و شریعت اسلامی جستجو می‌کند و از طرف دیگر حسن حنفی نیز آن را با پشتوانه جامعه توحیدی و شریعت اسلامی اما نه در چهارچوب قدیمی، بلکه با رویکردی نوگرایانه نسبت به آن و برجسته‌سازی نقش انسان پیگیری می‌کند، اما هر دو به‌طور مشترک برای این عدالت اجتماعی مصادیقی را قائل هستند که در جامعه به نقش‌آفرینی می‌پردازد.

به همین واسطه در این زمینه تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند، چنانکه طباطبایی یگانه عامل اصلاح جامعه را در قوانین دینی و شریعت الهی می‌یابد و از طرف دیگر حنفی این اصلاح را بر مبنای یک تغییر اساسی با توجه به نقش انسان پیگیری می‌کند، طباطبایی در همین راستا عقل انسانی را باعث ایجاد برخی افراط و تفریط‌ها در جامعه می‌داند و این در حالی است که از نظر حنفی یگانه عامل رفع این نابرابری‌ها عقل و تجلی عقلانی است، از طرف دیگر طباطبایی این اصلاحگری را از طریق دین و هدایت اخلاقی و وحیانی پیگیری می‌کند در حالی که حنفی این اصلاحگری را از طریق ملی سازی، رفع نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی، بازتوزیع ثروت دنبال می‌کند که در نهایت می‌توان گفت در این زمینه دارای تفاوت‌های اساسی هستند.

در بحث از عدالت قضایی هر دو متفکر، این بحث را متصف به حکومت عادل می‌دانند و هر دو به نقش قضاوت‌های درست در این زمینه تأکید دارند، از طرفی این قضاوت‌ها باید بر مبنای قانونی باشد که عادلانه شکل گرفته باشد و بتواند حقوق افراد را بگیرد، هر دو در این زمینه نیز به لزوم قانون‌گذاری عادلانه توسط حکومت اتفاق نظر دارند و گرفتن حق افراد جامعه را امری مهم در این عرصه می‌دانند.

طباطبایی این عدالت را بر پایه قانونی می‌داند که آن را قانون الهی می‌نامد و متصدی این قانون الهی را نیز حکومت دینی می‌داند در حالی که حنفی این قانون را

قانونی پویا می‌خواند که توسط عقل پدید آمده که در آن باید نیازهای انسان معاصر و نیازهای اجتماع او در نظر گرفته شده باشد، گرچه طباطبایی هم در این زمینه باور دارد که قانون الهی چون به واسطه شناختی برتر آمده در هر زمینه‌ای برای انسان و جامعه کارآمد است، (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ۲۸۵-۲۸۸) ولیکن در تفاوت اساسی باید گفت که طباطبایی به جنبه الهی قانون و قانون‌گذار نظر دارد و حنفی به جنبه انسانی قانون و قانون‌گذار اهمیت داده است.

هر دو متفکر نگاهی دغدغه‌مندانه نسبت به حقوق افراد جامعه دارند و حقوق برابر برای افراد جامعه را اصل می‌دانند در خصوص قانون نیز هر دو به اجرای قانون بدون هیچ‌گونه تبعیض و تأثیرپذیری از جایگاه و نقش افراد جامعه اهتمام می‌ورزند و قائل هستند که قانون باید برای همگان به صورت یکسان اجرا شود؛ اما در این زمینه تفاوت‌هایی نیز در بیان ایشان وجود دارد. تساوی در حقوق از منظر طباطبایی با تعریف او از عدالت ارتباط دارد و به اصل استحقاق‌ها و استعدادها ربط عمیقی پیدا می‌کند، یعنی اگر فردی در جامعه دارای استعدادی هست باید زمینه رشد آن فراهم شود و این در حالی است که حنفی در راستای تساوی در حقوق به نقش اساسی آزادی افراد در این عرصه اهمیت می‌دهد و قائل است که ساختار سنتی به کلی حقوق افراد را مورد تهدید قرار می‌دهند (حنفی، ۱۹۸۷، ۲۱۳) و به همین جهت باید تجدد در این عرصه شکل گرفته و حقوق بر پایه آزادی و عدالت و نیازهای اجتماعی و انسانی برای همه افراد جامعه معین شود، می‌توان گفت که او با این مبنا به فرصت‌های برابر برای همگان و نفی هرگونه تبعیض اشاره می‌کند.

در ارتباط با بحث عدالت خانوادگی یا بهتر بگوییم ارتباط خانواده و جامعه در بحث عدالت با تکیه به نقش مهم خانواده در جامعه، هر دو متفکر خانواده را به‌عنوان جزء مهمی از جامعه می‌شناسند و نسبت به برقراری عدالت در این عضو بسیار اهمیت می‌دهند؛ اما در این خصوص تفاوت‌های اساسی در نگرش ایشان نسبت به این موضوع وجود دارد به‌نحوی که از منظر طباطبایی خانواده دارای نقش مهمی در جامعه است زیرا که اولین اجتماع کوچک است و به همین منظور

این اجتماع کوچک می‌تواند نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در خصوص یک جامعه خوب یا بد داشته باشد به این واسطه که اگر خانواده با نقش تربیتی مادران تبدیل به خانواده‌ای شود که آرمان عدالت در آنجا افتاده باشد و بر پایه و اساس تربیت دینی شکل گرفته باشد این طرز تفکر در جامعه بزرگ‌تر هم می‌تواند تأثیرگذار باشد، (شمس، ۱۳۸۴، ج ۲، ۱۸۷) یعنی مطابق نظر طباطبایی این خانواده است که بر روی جامعه تأثیر می‌گذارد.

درحالی‌که از نظر حنفی خانواده عضو تأثیرگذار بر روی جامعه نیست بلکه خانواده عضوی تأثیرپذیر از جامعه و نظام حکومتی اثرگذار بر آن است، (حنفی، ۱۹۹۲، ۱۳۸) به شکلی که اگر جامعه‌ای مملو از ظلم و بی‌عدالتی باشد می‌تواند به‌صورت مستقیم بر روی خانواده تأثیر بگذارد و به خاطر همین است که حنفی ریشه ناعدالتی‌های موجود در جامعه را به خاطر خانواده و نظام تربیتی موجود در آن نمی‌داند، بلکه برعکس، امر بیرونی همانند حکومت را در این زمینه دارای تأثیر عمیقی دانسته و تمام ناعدالتی‌هایی که در خانواده ممکن است رخ بدهد را به خاطر آن طبقه اجتماعی دانسته که توسط نظام حکومت بر آن تحمیل شده است، به همین واسطه نظام اخلاق و تربیت خانواده در آن نقشی ندارد.

در بحث عدالت خانوادگی نیز همانند بحث قبل تفاوت‌های عمیق و بنیادینی را می‌شود مشاهده کرد چنانکه می‌توان گفت طباطبایی این بحث را ناظر به نقش کلیدی زن مورد بررسی قرار می‌دهد و قائل است که عدالت جنسیتی زمانی شکل خواهد گرفت که بتوان تفاوت‌های طبیعی و فطری که در وجود زن و مرد است را شناسایی نمود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۴۱۰) و در این زمینه هیچ‌گونه تساوی را به معنای عدالت نمی‌داند بلکه در نظر گرفتن تفاوت‌ها را به معنای عدالت می‌داند، چرا که مطابق نظر او تساوی مطلق قائل شدن میان مرد و زن عین بی‌عدالتی و موافق ظلم است زیرا که اصولاً زن و مرد از نظر نحوه آفرینش دارای تفاوت‌هایی هستند که این تفاوت‌ها بدون حکمت نبوده و باید نسبت به آن تفاوت‌ها در خصوص وظایف اجتماعی سازوکار معینی در نظر گرفته شود که با وجود زن و روحیات او متناسب و هماهنگ باشد، چرا که از نظر طباطبایی نحوه خلقت میان

زن و مرد به صورتی شکل گرفته که زن و مرد از نظر وظایف بتوانند مکمل یکدیگر باشند و این تفاوت در وظایف به هیچ عنوان به محدودیت زن نمی انجامد بلکه او را در تمامی حقوق انسانیت همانند مردان دارای حق و حقوق معینی می گرداند (همان).

اما حسن حنفی در این عرصه اصولاً بحث از عدالت جنسیتی را ناظر به برابری کامل در حقوق و آزادی ها می داند و این آزادی و برابری را منحصر در جنسیت خاصی نمی کند، (حنفی، ۱۹۸۱، ۲۵۴) به این ترتیب او به هیچ عنوان این بحث را ناظر به زن مطرح نمی سازد چرا که این را موجب فراموش شدن حقوق اساسی انسان می داند زیرا همان گونه که دانستیم وی نگاه جنسیتی به جهان را محصول فرهنگ قدیمی و غلط می داند که امروزه دیگر مجال بحث از آن نیست و باید از آن عبور نمود و این تفسیر قدیمی باید مورد بازنگری قرار گیرد، (همان، ۲۵۴) در نهایت می توان گفت او بحث عدالت جنسیتی را ناظر به حق و حقوق انسان در تمام عرصه ها و تساوی در این حق و حقوق بدون هیچ محدودیتی می داند و عدالت جنسیتی را زمانی محقق شده می داند که عدالت اجتماعی برای انسان برقرار شود.

### نتیجه گیری

این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی مصادیق عدالت اجتماعی بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی و حسن حنفی درصدد بود تا از رهگذار تحلیل دیدگاه های این دو متفکر به استخراج نوع نگاه و دیدگاه ایشان در زمینه مصادیق عدالت اجتماعی و جایگاه آن در اندیشه اسلامی بپردازد. یافته ها حاکی از آن است که هر دو اندیشمند با وجود تفاوت های مختلف روش شناختی و معرفتی در تلاش برای ارائه راهکارهای عملی از اسلام برای تحقق عدالت در جامعه ارائه دادند. به این نحو که طباطبایی به واسطه باور به تطبیق پذیر بودن جنبه های سنتی اسلام و پاسخگویی آن برای جامعه و انسان و حنفی به واسطه نگاهی تجددخواهانه و رویکردی عقل گرایانه و انتقادی نسبت به مفاهیم سنتی و باور به پاسخگو بودن و تطبیق پذیر بودن آنها با مفاهیم مدرن نسبت به نیاز جامعه خود به بررسی راه حل ها و

پاسخگویی در بحث عدالت اجتماعی پرداختند و خواستار این بودند تا جامعه را بستری مناسب برای تحقق عدالت گردانند و این تلاش‌ها را می‌توان حجتی برای پویایی اندیشه اسلامی برای پاسخ‌گویی به نیازهای انسان و جامعه انسانی در ادوار مختلف قلمداد کرد.

## منابع:

### قرآن کریم.

۱. آقاجانی، نصرالله (۱۳۸۹). میراث اسلامی در چنگال عصرت: نقد رویکرد حسن حنفی در بازسازی میراث اسلامی. مجله معرفت کلامی، (۳)، ۶۳-۹۰.
۲. ابوالخیر، علی (۲۰۱۱). ثوره العقیده و فلسفه العقل. لبنان-بیروت: مرکز الحضاره لتنمیة الفكر الإسلامی.
۳. ترجمه: انقلاب عقیده و فلسفه عقل. بیروت: مرکز الحضاره برای توسعه اندیشه اسلامی.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۴۰۱). شمس الوحی تبریزی (سیره علمی علامه طباطبایی). قم: مرکز نشر اسراء.
۵. حنفی، حسن (۱۹۸۱) الدین والثوره فی المصر، الدین والنضال الوطنی (جلد ۳). قاهره: مکتبه مدبولی.
۶. ترجمه: دین و انقلاب در مصر، دین و مبارزه ملی. قاهره: کتابخانه مدبولی.
۷. حنفی، حسن (۱۹۸۷). دراسات الفلسفیه. قاهره: مکتبه الانجلو المصریه.
۸. ترجمه: مطالعات فلسفی. قاهره: کتابخانه انگلو مصری.
۹. حنفی، حسن (۱۹۸۸). من العقیده إلى الثوره (جلدهای ۱، ۳، ۴). قاهره: مؤسسه هنداووی.
۱۰. ترجمه: از عقیده تا انقلاب. قاهره: مؤسسه هنداووی.
۱۱. حنفی، حسن (۱۹۹۲). التراث و التجدید (موقفنا من التراث القدییم). بیروت: المؤسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع.
۱۲. ترجمه: میراث و نوسازی (موضع ما در برابر میراث کهن). بیروت: مؤسسه دانشگاهی مطالعات و نشر و توزیع.
۱۳. حنفی، حسن (۱۹۹۶). الیمین و الیسار فی فکر الدینی. دمشق: منشورات دار علاءالدین.
۱۴. ترجمه: راست و چپ در اندیشه دینی. دمشق: انتشارات دار علاءالدین.

۱۵. حنفی، حسن (۲۰۱۰). الوحی والواقع. دمشق: مؤسسه هنداوی.
۱۶. ترجمه: وحی و واقعیت. دمشق: مؤسسه هنداوی.
۱۷. حنفی، حسن و خلجی (۱۳۷۵). تاریخ‌مندی دانش کلام. فصلنامه نقد و نظر، ۹، ۳۷-۵۷.
۱۸. شمس، مرادعلی (۱۳۸۴). با علامه در المیزان (جلد ۱). قم: نشر اسوه.
۱۹. صدر المتألهین، محمد (۱۳۸۲). الاسفار الاربعه العقلیه (جلد ۳). قم: دار احیاء التراث.
۲۰. ترجمه: چهار سفر عقلی. قم: دار احیاء التراث.
۲۱. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان (جلدهای ۲، ۵، ۹، ۱۶). ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۷). شیعه: مجموعه مذاکرات با هانری کربن، به کوشش هادی خسروشاهی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۸). بررسی‌های اسلامی (جلد ۲). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۴. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۸). قرآن در اسلام. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۵. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن (جلد ۵). بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۶. ترجمه: تراز در تفسیر قرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی برای چاپ.
۲۷. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۰۱). اصول فلسفه و روش رئالیسم (جلد ۲). تهران: انتشارات صدرا.
۲۸. قطب، ابراهیم حسین (۱۳۷۹). عدالت اجتماعی در اسلام، ترجمه خسروشاهی و گرامی. تهران: کلبه شروق.

۲۹. مشایخی، ابوالفضل و دانشپور، سید عبدالهادی (۱۴۰۴). تبیین الگوی جهان‌شهر اسلامی در اندیشه سید جمال‌الدین اسدآبادی. دو فصلنامه اسلام‌شناسی و قرآن‌پژوهی در جهان معاصر، ۴(۱)، ۱-۲۰.
۳۰. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). مجموعه آثار شهید مطهری (جلد ۳). تهران: انتشارات صدرا.

### Resources

1. Aghajani, N. (2010). Islamic Heritage in the Grip of Modernism: A Critique of Hassan Hanafi's Approach to Reconstructing Islamic Heritage. *Journal of Kalami Knowledge*, (3), 63-90.
2. Abu al-Khair, A. (2011). *The Revolution of Creed and the Philosophy of Reason*. Beirut, Lebanon: Al-Hadharah Center for the Development of Islamic Thought.
3. Javadi Amoli, A. (1401 A.H). *Shams al-Wahy Tabrizi (The Scholarly Biography of Allameh Tabatabaei)*. Qom: Esra Publishing Center.
4. Hanafi, H. (1981 A.H). *Religion and Revolution in Egypt: Religion and National Struggle (Vol. 3)*. Cairo: Madbouly Library.
5. Hanafi, H. (1987). *Philosophical Studies*. Cairo: Anglo-Egyptian Library.
6. Hanafi, H. (1988). *From Creed to Revolution (Vols. 1, 3, 4)*. Cairo: Hindawi Foundation.
7. Hanafi, H. (1992). *Heritage and Renewal (Our Position toward Ancient Heritage)*. Beirut: The University Institute for Studies, Publishing and Distribution.

8. Hanafi, H. (1996). *The Right and the Left in Religious Thought*. Damascus: Dar Alaa al-Din Publications.
9. Hanafi, H. (2010). *Revelation and Reality*. Damascus: Hindawi Foundation.
10. Hanafi, H., & Khalaji, A. (1996). The Historicity of Theological Knowledge. *Quarterly Journal of Naqd va Nazar*, 9, 37-57.
11. Shams, M. A. (2005). *With Allameh in al-Mizan (Vol. 1)*. Qom: Osveh Publications.
12. Sadr al-Muta'allihin, M. (2003). *The Four Intellectual Journeys (Vol. 3)*. Qom: Dar Ihya al-Turath.
13. Tabatabaei, S. M. H. (1995). *Al-Mizan Exegesis of the Qur'an (Vols. 2, 5, 9, 16)*. Translated by S. M. B. Mousavi Hamedani. Qom: Society of Seminary Teachers of Qom, Islamic Publications Office.
14. Tabatabaei, S. M. H. (2008). *Shi'a: Collected Dialogues with Henry Corbin*. Compiled by Hadi Khosrowshahi. Qom: Islamic Propagation Office Publications.
15. Tabatabaei, S. M. H. (2009). *Islamic Studies (Vol. 2)*. Qom: Islamic Propagation Office Publications.
16. Tabatabaei, S. M. H. (2009). *The Qur'an in Islam*. Qom: Islamic Propagation Office Publications.
17. Tabatabaei, S. M. H. (2011). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an (Vol. 5)*. Beirut: Al-'Alami Foundation for Publications.
18. Tabatabaei, S. M. H. (1401 A.H). *The Principles of Philosophy and the Method of Realism (Vol. 2)*. Tehran: Sadra Publications.

19. Qotb, I. H. (2000). *Social Justice in Islam*. Translated by Khosrowshahi & Gerami. Tehran: Kolbeh Shorouq.
20. Mashayekhi, A., & Daneshvar, S. A. (2025). Explaining the Model of the Islamic Cosmopolitan City in the Thought of Seyyed Jamal al-Din Asadabadi. *Biannual Journal of Islamic Studies and Qur'anic Research in the Contemporary World*, 4(1), 1-20.
21. Motahhari, M. (2011). *Collected Works of Martyr Motahhari (Vol. 3)*. Tehran: Sadra Publications.